

درخشش های تیره!

رامین جهاننگلو از منسوبین به جبهه روشنفکران سکولار اخیراً در [نشت انجمن فلسفی آگورا](#) در تورنتوی کانادا در تبیین جوانب فلسفی، تاریخی و جامعه شناختی مفهوم «مدرنیته» ابراز داشته:

«سؤال مطرح آنست که آیا لمپنها جزو جامعه مدنی هستند یا نیستند؟ سؤال این است که آیا اصلاً لمپنها می‌خواهند جزو جامعه مدنی باشند؟ اگر بخواهند باشند کسی جلویشان را نمی‌گیرد. کسی مخالف این نیست که آقای ده نمکی تبدیل به فیلمساز شود. اتفاقاً همه موافقاند که آقای ده نمکی تبدیل به فیلمساز شود تا تبدیل به چاقوکش و توی تظاهرات بقیه را با چماق بزند. برای اینکه اقلاً می‌رود فستیوال فیلم و کسی را آنجا کتک نمی‌زنند. یا کسی مخالف این نیست که آقای حسین شریعتمداری از فردا سردبیر روزنامه کیهان نباشد و تبدیل شوند به یک آدمی که هگل بخواند. ما ترجیح می‌دهیم که ایشان هگل بخوانند ... چون مسئله جامعه مدنی خشونت پرهیزی است طبیعتاً اهرمها و مکانیسم‌هایی که جامعه مدنی انجام این را به خوبی نشان می‌دهند «اهرمهای خشونت پرهیز» است ... برای اینکه با فکر لمپنیسم مبارزه کنیم ما باید روشنگری انجام دهیم.»

اظهارات جهاننگلو را می‌توان مصداقی برجسته از کلام نافذ دکتر علی شریعتی دانست که در توصیف جامعه روشنفکری ایران از 40 سال پیش تاکنون هنوز اعتبار خود را حفظ کرده:

«شریعتی: درد امروز جامعه ما بی‌سوادی مردم ما نیست. نیم‌سوادی روشنفکرها و تحصیل کرده‌های ماست!»

جهاننگلو در حالی رسالت خود و روشنفکران متحد خود را روشنگری بمنظور ترویج «خشونت پرهیزی» در جامعه قلمداد می‌کند که ظاهراً و برخلاف توقع، خود نیز به درک درستی از مفهوم خشونت نرسیده تا بتواند به اعتبار چنان درک درستی دست به تزریق پادزهر مبارزه با خشونت در جامعه بزند!

خشونت در موسع‌ترین تعریف ناظر بر قول یا فعلی است که توسط آن عنصر خشونت‌ورز «عواطف یا جوارح» فرد یا افراد را مورد جراحت قرار می‌دهد.

بر مبنای این تعریف با «مشت و لگد و چماق» بینی کسی را شکستن

همان قدر خشونت است که با «فحش و متلک و ناسزا» روح و روان و عواطف و احساسات و شخصیت کسی را خوار و تحقیر و تخفیف کردن!

بر این مبنا و برخلاف جهان‌بگلو معتقدم قبل از آنکه به توصیه ایشان افرادی نظیر مسعود ده نمکی یا حسین شریعتمداری موظف به «هگل خوانی» شوند! جهان‌بگلو و امثال ایشان کمی به خود فراغت دهند و کلاً با ترک مطالعه، کمی هم مشق اندیشیدن کنند!

روشنفکری لزوماً بمعنای خوانش هگل و امثال هگل و باز تقریر طوطی وار آن خوانش‌ها با تصور «روشنفکر شدگی» نیست. مشعوفان به روشنفکری قبل از خواندن باید اندیشیدن را ممارست کند. در غیر این صورت محصول چنین خط تولید روشنفکر سازی سترونی، منجر به آنی می شود که مشارالیهما نمی تواند این بداهت را بفهمند که با اتخاذ ادبیات تحقیر و تخفیف در توصیف «سوژه های خشونت ورز فرض شده خود» ساده لوحانه در حال بازتولید همان خشونتی هستند که در تخیل شان از آن تصور خشونت زدائی در جامعه دارند!

یعنی: خشونت ورزی از طریق جریحه دار کردن روحیات سوژه های خود و هل دادن ایشان به تنگنای واکنش های هم تراز و هم ارض با تعریف خشونت و بالتبع بازتولید خشونت در سیکل بسته و هم افزای تحقیر و زنجیر!

خشونت امری خلق الساعه نیست تا در خلاء بجوشد و برای اعمال خشونت ابتدا باید تولید نفرت کرد تا به اکتفای آن بتوان خشونت را به منصفه ظهور رساند.

بقول لنین: نمی توان بدون شکستن تخم مرغ «املت» درست کرد!

این لطیفه است که در سوئی بایستید و با سخافت یک طرف را (حال ده نمکی باشد یا شریعتمداری یا هر کسی دیگر) تحقیر و تخفیف کنید و با تحریک آستانه تحمل مخاطب قهراً وی را بسمت واکنش خشن هل دهید و بعد که بصورت طبعی در «برساخته دیالکتیک خود» مشت خوردید (!) بانگ و فریاد برآرید که مسلمانی نیست!

بدین اعتبار معتقدم روشنفکری در جمیع شاخه هایش یک بیماری است! تب است!

کسالتی است از جنس شیطان زدگی! درخششی تیره!

بازی در زمین دوئیت و اتکای بر منطق باینری در حوزه گزاره های

ابطال پذیر که نتیجه قهری آن «ایدئولوژی شیطانی» خواهد شد که نابخردانه و ارزش داورانه از «تفاوت» ها اخذ «تمایز» می کند! و بشکلی اجتناب ناپذیر برای برسمیت شناختن خود و برسمیت شناساندن و نشستن خود بر کرسی مثبت «روشنفکری» هم زمان باید و موظف و مجبور است تا جبهه مقابل خود را متهم و متصف و محکوم به نشستن بر کرسی منفی «تاریک فکری» کند!

[ایدئولوژی شیطانی](#)